

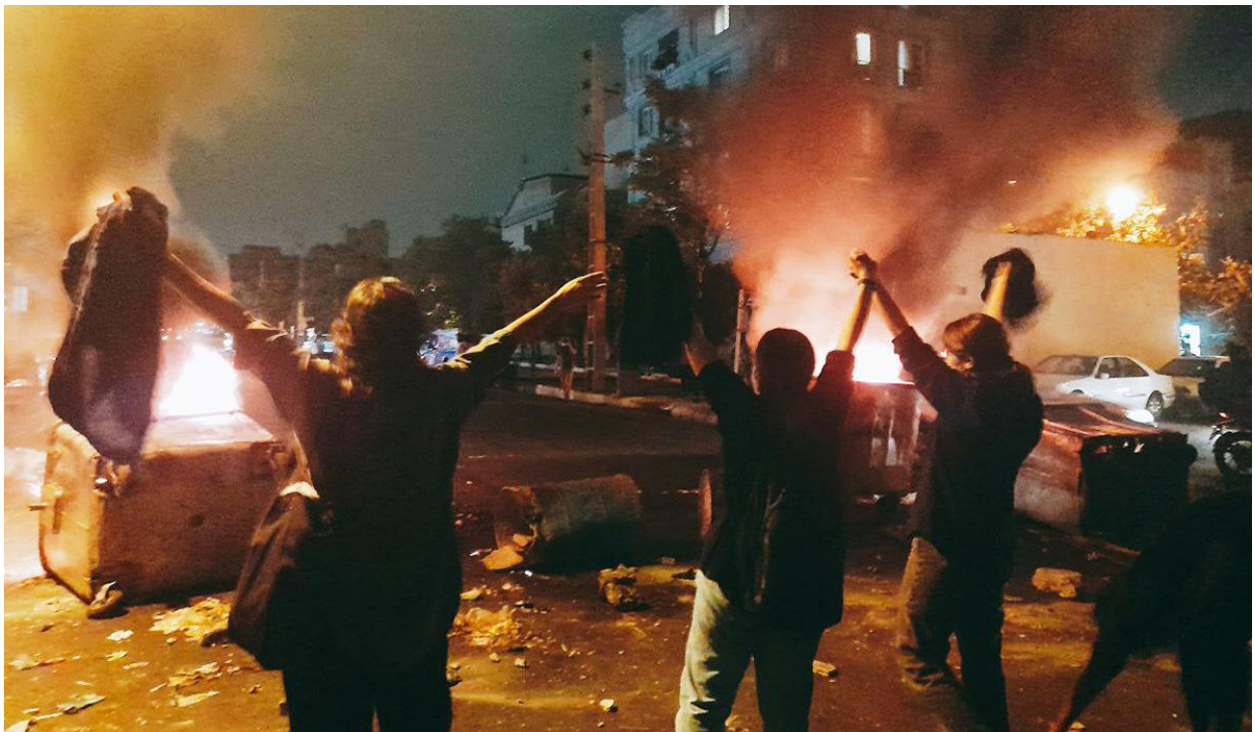


نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

این زیباترین ناامیدان تاریخ

اسماعیل کرمی



مهر ۱۴۰۱

حکومت اسلامی ایران با بر باد دادن تمام امیدها، شجاعتی بی‌مانند در مخالفان خود ایجاد کرده است

حکومت اسلامی ایران با بر باد دادن امیدهای چندین نسل که دل به تغییر و اصلاح بسته بودند و ضایع کردن ۲۰ سال از عمر متولدین دهه‌های سی، چهل و پنجاه که گفتمان اصلاحات را دنبال کردند، هم لطمه‌ی فراوانی به پیوندهای اجتماعی، احساس تعلق به جامعه و زندگی جمعی زد و هم حجم عظیمی از سرخوردگی اجتماعی به وجود آورد که در نگاه اول به نظر می‌آید نقشی مهم در حفظ، بقا و ادامه‌ی حیات حکومت دارد. اما حالا این میزان از ناامیدی کارکردی دیگرگونه یافته و به بزرگ‌ترین سلاح علیه خود حکومت بدل شده است. اکنون این سرخوردگی و ناامیدی مایه‌ی اصلی شکل‌گیری جنبشی فراگیر برای مطالبه‌ی آزادی و عدالت شده است.

این روزها در بین معترضان به قتل مهسا امینی هم شاهد حضور نسل‌های قبل هستیم و هم شاهد حضور نسلی تازه‌نفس. این نسل اخیر که عموماً متولدین دهه‌های ۷۰ و ۸۰ هستند از پی سرخوردگی و تجربه‌های نسل قبل خیلی زود فهمیده‌اند که نمی‌توانند هیچ‌امیدی به حکومت فعلی ایران ببندند، خاصه اگر بنا به ادبیات حکومتی از «خودی‌ها» نباشند. آن‌ها یا چیزی برای از دست دادن ندارند یا اگر هم اندک چیزی دارند در این وضعیت امیدسوز و بی‌افق همان نیز برایشان بی‌معناست. دیگر سیاست‌های هویج و چماق در مورد آنان چندان اثری ندارد. اگر می‌شد نسل قبل را از رد شدن در آزمون‌های استخدامی و گزینش دانشگاه و غیره ترسانند یا به او وعده وعید رسیدن به یک زندگی سعادت‌مند از طریق طی مدارج دانشگاهی یا کار و تلاش داد، حالا مدت‌هاست حباب چنین بیم و امیدهایی برای همگان ترکیده است. اما نسل عموماً مصالحه‌جوتر پیشین نیز که اکنون پدران و مادران نسل جدید هستند و این فرزندان رهاتر از قید و بندهای عرفی و سنتی را بار آورده‌اند جانشان از خشمی عمیق آکنده است، خشمی که تا پیش از این خودویران‌گر بود و عامل گسیختگی امر اجتماعی به معنای اعم آن. امیدهای آنان به اصلاح عمیق جامعه بر باد رفته است و داغ از دست رفتن بسیاری از عزیزان خود را در دل دارند.

ولی شاید از بخت‌یاری ماست که آن‌چه بزرگ و عظیم می‌شود همواره زیباست و می‌تواند عامل تحول و دگرگونی شود، حتی اگر آن چیز ناامیدی باشد. این حجم سترگ از ناامیدی اجتماعی به‌خصوص در طردشدگان، یعنی کسانی که در تعریف رسمی «مردم» نمی‌گنجدند، مردمی که از سوی حکومت «امت حزب الله» خوانده

می‌شوند، به موتور محرک و تامین‌کننده‌ی نیروی اجتماعی بدل شده است. رژیم‌های حاکم هر تعریفی از «مردم» ارائه کنند به طرز ناسازوار اکثر شهروندان را از دایره‌ی «مردم» بیرون می‌رانند و از حقوق اولیه و انسانی خود محروم می‌سازند، از همین رو همواره با خیل عظیم کسانی مواجه هستیم که به‌رغم کثرت عددی‌شان در اقلیت قرار می‌گیرند.

برای مشمول شدن در «مردم» موردنظر نظام‌های سیاسی، باید برخی مشخصه‌ها را دارا بود. در خصوص «امت حزب الله» نیز وضع به همین منوال است. اکثر کسانی که در ایران امروز زندگی می‌کنند به درجات مختلف دریافته‌اند که میزان به رسمیت شناخته شدن خواست‌هاشان و بازنمایی این خواست‌ها در قانون و به همین اعتبار سهم‌شان از قدرت و عدالت نسبت مستقیم دارد با برخی مشخصه‌ها که عموماً در برخورداری آن‌ها هیچ عاملیتی ندارند. در این میان «مردِ فارسِ شیعه‌ی دارای تمکن» بیش‌ترین حد از بازنمایی در قانون و سهم از قدرت سیاسی را داراست. البته این چهار مولفه نه جامع‌اند و نه مانع و نه پیامدهای یک‌سانی دارند، اما می‌توان گفت با تقریب خوبی گسترده‌ترین دامنه از صاحبان قدرت، حق و ثروت را پوشش می‌دهند. چنان که اگر هر ایرانی فاقد هر کدام از این چهار مولفه باشد به طرز باورنکردنی حقوق انسانی خود را از دست می‌دهد و جایگاهش در سلسله مراتب قدرت از دست می‌رود. تمرین خوبی است که عبارت «مردِ فارسِ شیعه‌ی دارای تمکن» را در واریاسون‌های مختلفی چون «زنِ فارسِ شیعه‌ی دارای تمکن»، «مردِ بلوچِ شیعه‌ی دارای تمکن»، «مردِ فارسِ بهایی دارای تمکن»، «مردِ فارسِ شیعه‌ی فاقد تمکن» نیز بخوانیم و میزان بازنمایی خواست‌های هر گروه در قانون را تصور کنیم. از کف رفتن حقوق و قدرت افراد با از دست رفتن بیش از یک مولفه به شکلی نمایی رشد خواهد کرد. می‌توان در این تمرین پیش‌تر رفت و بیش از یک مولفه را تغییر داد و به این اندیشید که به این ترتیب چه بر سر حقوق و قدرت افراد می‌آید.

در سال‌های اخیر دیده‌ایم که مدام یکی از اقلیت‌های قومی، دینی، جنسی، طبقاتی یا صنفی دست به اعتراض زده‌اند و حقوق خود را مطالبه کرده‌اند، اما با سکوت و بی‌تفاوتی عمیق ناشی از گسیختگی پیوندهای اجتماعی مواجه شده‌اند. وقتی طبقات فرودست در آبان ۹۸ در پی گرانی بنزین به خیابان‌ها آمدند، جنبش آن‌ها ربطی به سایر اقلیت‌ها نداشت، وقتی زنان در خیابان و محل کار از سوی انواع گشت‌های امنیت اخلاقی زیر فشار خشونت و تحقیری ورای تصور بودند این موضوع دغدغه‌ی سایر اقشار نبود، وقتی کارگران هفت‌تپه، فولاد خوزستان و پتروشیمی‌های عسلویه، معلم‌ها و بازنشستگان به‌تنگ‌آمده از اوضاع معیشتی و استثمار، برای شکل دیگری از سازمان‌دهی زندگی خود مبارزه می‌کردند کسی حمایت چندانی از آن‌ها نکرد و به همین

ترتیب وقتی اقلیت‌های قومی و دینی مختلف به دلیل انقیاد تحمیل شده بر آن‌ها و دخالت‌های مستقیم در امور داخلی‌شان دست به اعتراض می‌زدند دیگران فغان آن‌ها را نشنیده گرفتند. می‌توان گفت هر یک از این اقلیت‌ها — منظور از اقلیت در این جا همه‌ی کسانی هستند که به نحوی از بازی قدرت و ثروت اجتماعی کنار گذاشته شده‌اند و سهم چندانی در تعیین سرنوشت خود ندارند و نمی‌توانند به شکلی موثر اختیار زندگی خود را در دست بگیرند — با سابقه‌ای طولانی در مبارزه، سال‌ها با توسل به تکنیک‌های خاص خود برای تحقق اهداف و مطالبات اصلی‌شان تلاش کرده‌اند، اما در کم‌تر برهه‌ای هم‌طنین شده‌اند.

پس چرا «مهسا امینی» بدل به رمز مبارزه‌ی همه‌ی اقلیت‌ها شده است؟ شاید به این دلیل که فاقد همگی یا بخش عمده‌ای از مشخصه‌های مردمی «امت حزب الله» بود. او «زن کرد غیرشیعه‌ی فاقد تمکن» بود که قتل دل‌خراش او به دست نمایندگان اصلی و حداکثری این امت جرقه‌ای شد بر انبار باروت ناامیدی و خشم حاکم بر شرایط موجود. و طرفه آن که از دل این انفجار، شجاعت و خلاقیت است که زبانه می‌کشد، شجاعتی که همچون ویروسی مبارک در حال سرایت به همه‌ی اقلیت‌هاست.

حاضران در تظاهرات‌های این چندروزه در حال از سر گذراندن تجربه‌ای متفاوت هستند. آن‌ها بدنی جمعی را زندگی می‌کنند و پیوندهایی بی‌مثال با یک‌دیگر برقرار می‌کنند. اینک زنان و مردان یک‌دیگر را در قامت هم‌رزم تجربه می‌کنند نه همکار، همسایه یا همسر. آنان به واسطه‌ی اقدامی واقعی که نقشی حقیقی در زندگی‌شان دارد بدن جمعی تازه‌ای شکل داده‌اند که در کار رقم زدن سوژه‌های فردی جدید و بی‌سابقه و کم‌نظیر است. این فعلیت بدیع همان بدن بالقوه‌ای است که نظام‌های استثمارگر همواره می‌کوشند آن را در قالب جمع‌هایی دروغین از جمله مدرسه، محیط کار، ورزشگاه، پادگان و مانند این‌ها به انقیاد درآورند و هر چه می‌توانند از این توان جمعی بهره بکشند و شیرهی جان انسان‌ها را بمکنند.

حال که این بدن جمعی جدید سر برآورده است به وضوح می‌توان دید برخی بدن‌ها با این بدن جمعی انقلابی سازگارند و برخی ناسازگار، و جالب آن که ناسازگارترین آن‌ها بدن حکومتی است که تنها به مصلحت خود می‌اندیشد، حکومتی که قرار است منافع و حیات عده‌ای کوچک معروف به «چهاردرصدی‌ها» را تأمین و تضمین کند. اگر این بدن نوظهور می‌خواهد در برابر تنش‌های بیرونی دوام بیاورد و از هم نپاشد باید از هر کاری که او را به سمت فروپاشی سوق می‌دهد پرهیزد و به کارهایی که توان او را افزایش می‌دهند اهتمام ویژه بورزد.

مهم‌ترین عامل قوام‌بخش این بدن جمعی در این لحظه هم‌طنین شدن توان اقلیت‌هایی است که بناست پدیده‌ی تشدید یا همان «رزونانس» را رقم بزنند. در فیزیک تشدید عبارت است از افزایش ناگهانی دامنه‌ی ارتعاش یک سیستم بر اثر نیروی متناوبی که بدان وارد می‌شود. این نیرو تقریباً مساوی است با دامنه‌ی ارتعاش طبیعی آن سیستم، و پیامد آن از هم پاشیدن سیستم. بر اثر تشدید «هر آن‌چه سخت است و استوار، دود می‌شود و به هوا می‌رود». تا پیش از این هیچ یک از اعتراضات نتوانسته بود نیرویی مساوی با دامنه‌ی ارتعاش طبیعی حکومت ایجاد کند، اما از یک طرف هم‌طنین شدن اقلیت‌های مختلف و از طرف دیگر تناوب هرروزه‌ی اعتراضات در حال تأمین نیروی لازم برای شکل‌گیری پدیده‌ی تشدید است که نشانه‌های آن را می‌توان در خستگی مفرط نیروی سرکوب‌گر و افزایش اختلافات درونی در تمام سطوح آن‌ها مشاهده کرد. نکته‌ی جالب‌توجهی که در پدیده‌ی تشدید وجود دارد این است که درست تا چند لحظه قبل از فروپاشی، همه چیز عادی به نظر می‌رسد، گویی سیستم به‌رغم آن که تحت فشار است دارد به‌درستی کارکرد خود را انجام می‌دهد، اما لحظاتی بعد تمام اجزایش از هم فرومی‌پاشد.

این روزها حتی در شعارهای رادیکالی که تظاهرات‌کنندگان سر می‌دهند می‌توان نشانه‌های سر بر آوردن یک بدن جمعی متفاوت را دید. آن‌ها دیگر شعارهای ارتجاعی ناظر به وجدانی معذب‌نظیر «رضاشاه، روح‌شاد» یا شعارهای حاکی از کین‌توزی نسبت به سایر اقلیت‌ها مثل «بی‌غیرت‌ها نشست، زن‌ها به ما پیوستن» سر نمی‌دهند و به افتخار شجاعت یک‌دیگر، به دور از خودشیفتگی، کلاه از سر برمی‌دارند. آنان شعار می‌دهند: «از کردستان تا تهران، ستم علیه زنان»، «نان، کار، آزادی، پوشش اختیاری»، «قدرت ما، جمع ماست».

در این بزنگاه، از طریق یک اقدام جمعی، به‌واسطه‌ی هم‌طنین شدن ارتعاش بدن اقلیت‌های گوناگون، بدنی با ویژگی‌های متفاوت ایجاد شده که در مناسبات موجود نمی‌گنجد، پس دست به کار خلق فضایی سازگار و مناسب به‌منظور تکثیر و نمو خود شده است، بدنی که هر روز در مواجهه با خصم‌های خود چیزی تازه می‌آموزد و خلق می‌کند، مناسبات میان اجزای مختلف ماشین سرکوب را کشف و افشا می‌کند، ساز و برگ نظامی آن‌ها را تحلیل می‌کند و برای مقابله با هر کدام چاره‌ای می‌اندیشد. این بدن می‌فهمد ویژگی هر یک از نیروهای سرکوب‌گر چیست، مثلاً می‌فهمد نیروهای زره‌پوش گاردی به دلیل سنگینی ادواتشان قابلیت تحرک و دویدنشان کم است و متوسل به شلیک گاز اشک‌آور می‌شوند و به همین دلیل در مقابل از کله‌قندی‌های نارنجی راهنمایی و رانندگی برای خفه‌کردن گاز اشک‌آور استفاده می‌کند یا با پوشیدن یک دستکش معمولی گلوله‌ی اشک‌آور را برمی‌دارد و مجدداً به سوی خودشان پرتاب می‌کند. این بدن هر روز در

مقایسه با روز قبل از تکنیک‌های تازه‌ای برای گسترش و حرکت خود استفاده می‌کند، به ادوات و مبلمان شهری کارکردی جدید می‌بخشد و از آن‌ها راه‌بند می‌سازد و وقتی می‌بیند که سطل‌های زباله را از مراکز پرتنش جمع‌آوری می‌کنند، از راه‌بندهای بزرگ‌تری چون اتوبوس‌های شهری استفاده می‌کند که پس از سوختن به راحتی قابل جابه‌جایی نیستند. حتی از ترافیک فرساینده‌ی شهر که تا پیش از این بلای جانس بود همچون ابزاری برای محافظت از خود سود می‌جوید، و البته در میان دود و آتش از پرفورمنس و تولید نماد و سمبل غافل نمی‌شود. میزان ابتکاراتی که بدن جمعی تظاهرات‌کنندگان هر روز به کار می‌بندد خیره‌کننده و باورنکردنی است، این یعنی موجود زنده‌ای در حال تقلا برای زنده ماندن است، موجودی که می‌کوشد در هستی بی‌مثال خود و در برابر خصم دیرینه‌اش که تنها از طریق تکه‌تکه کردن و پاره‌پاره کردن او می‌تواند به حیاتش ادامه دهد، پایدار بماند، یعنی در برابر خون‌آشامی که فقط با به انقیاد کشیدن و مکیدن خون او قادر است به حیات خود ادامه دهد. از این رو، این بدن زیبای جمعی می‌بایست فوراً از خون رساندن و تقویت خون‌آشامی که فقط و فقط با خون او زنده است دست بردارد: این زیباترین ناامیدان تاریخ باید دست به اعتصاب بزنند.